

The Cognitive Impressions in Early Stoicism

Behrad Rahnama¹  | Ahmad Asgari² 

¹ Corresponding Author: PhD Candidate, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Affiliation. Email: behrad.rahnama@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of Philosophy, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: ahmad_asgari55@sbu.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 24 January 2024

Received in revised form:
13 May 2024

Accepted: 22 August 2024

Published Online:

19 September 2024

Keywords:

cognitive impressions,
epistemology, concepts,
expertise

This paper aims to examine the role of rational impressions in general, and a specific type of them, namely cognitive impressions, within the epistemology of early Stoicism as essential for attaining knowledge. To achieve this, the process of forming impressions in the ruling part (hegemonikon) of the soul, from a natural perspective, is first clarified. The discussion then turns to how human impressions, as those of a rational being, inherently possess inseparable, non-material content, distinguishing them fundamentally from the impressions of non-rational beings, including children. Thus, the claim made by some commentators that these impressions are similar in their initial stage of formation in the soul is not accurate. To further this argument, the place of concepts in Stoic thought and the difference between their approach and that of other ancient thinkers, including Epicurus, is examined. Finally, with reliance on the Stoic causal approach and the role of expertise, an analysis is conducted on the inadequacy of focusing solely on apparent characteristics to distinguish cognitive impressions from non-cognitive ones.

Cite this article: Rahnama, B., & Asgari, A. (2024). The Cognitive Impressions in Early Stoicism. *Shinakht*, 17(89/1), 135- 159.

<http://doi.org/10.48308/kj.2024.234578.1222>





تصورات شناختی در فلسفه رواقی متقدم

بهراد رهنما^۱ | احمد عسگری^۲^۱ دانشجوی دکترا، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: behrad.rahnama@yahoo.com^۲ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: ahmad_asgari55@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۴</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۲۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۱</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۲۹</p> <p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>تصورات شناختی، معرفت‌شناسی، رویکرد علی، مفاهیم، فنون</p>	<p>در این مقاله سعی بر این بوده است تا جایگاه خاص تصورات عقلانی به‌طورکلی و نوع خاصی از آن‌ها یعنی تصورات شناختی، در معرفت‌شناسی رواقیون اولیه، برای دستیابی به شناخت ضروری مورد بررسی قرار گیرد. برای این منظور، ابتدا طریقه تشکیل تصورات در جزء فائقه، از حیث طبیعی، روشن می‌گردد. سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که تصورات انسان به‌عنوان موجودی عاقل، به‌دلیل همراه بودن با محتوایی جدایی‌ناپذیر و البته غیرمادی، دارای تفاوتی رفع‌ناشدنی با تصورات موجودات غیرعاقل از جمله کودکان است و بنابراین سخن برخی از مفسران مبنی بر شباهت این تصورات در مرحله اول پیدایش آن‌ها در نفس صادق نیست. برای این منظور، جایگاه مفاهیم نزد رواقیون و تفاوت رویکرد آن‌ها با دیگر متفکران باستان، از جمله اپیکوروس، بررسی می‌شود. درنهایت، با تکیه بر رویکرد علی و نقش فنون و ناکافی دانستن توجه به ویژگی‌های ظاهری، چگونگی تمییز تصورات شناختی از غیرشناختی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.</p>

استناد: - (۱۴۰۳). - رهنما، بهراد و عسگری، احمد. (۱۴۰۳). تصورات شناختی در فلسفه رواقی متقدم. شناخت، ۱۷(۸۹/۱)، صص. ۱۳۵-۱۵۹

DOI: <http://doi.org/10.48308/kj.2024.234578.1222>نویسندگان[©]

ناشر: دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

از نظر رواقیون، منطق به نوبه خود شامل دو علم خطابه (ῥητορική) و جدل (διαλεκτική) است. خطابه علمی درباره شیوه نیکو سخن گفتن در نطق‌های توضیحی است و جدل علمی مربوط به بحث کردن به شیوه درست درباره موضوعات مختلف و در قالب پرسش و پاسخ است. رواقیون در تعریفی دیگر جدل را علمی می‌دانند درباره آنچه صادق یا کاذب است و آنچه نه صادق است و نه کاذب^۱ (D.L. VII.42). منطق

برای حکیم رواقی نه یک ابزار صرف بلکه حوزه‌ای از فلسفه است که در آن درباره دستیابی به حقیقت به صورت ایجابی سخن گفته می‌شود. دیوگنس گزارش می‌دهد که جدل برای رواقیان یک فضیلت فی‌نفسه محسوب می‌شود و فضایل دیگری را نیز به مثابه انواع خود در بر می‌گیرد (D.L. VII.46).

علم جدل در فلسفه رواقی شامل دو حوزه اصلی است: (۱) مدلول (σημαινόμενο)^۲ و (۲) بیان (φωνή) یا، به تعبیر دیگر، مباحث مربوط به زبان (D.L. VII.43). بحث‌های پیش رو در این مقاله معطوف به حوزه اول یعنی مدلول‌هاست، زیرا درک صحیح از این حوزه برای فهم معرفت‌شناسی رواقی ضروری است. چیزهایی که مورد دلالت واقع می‌شوند شامل دو نوع کلی هستند: (۱) تصور (φαντασία) و (۲) قول یا، به عبارت دیگر، آنچه قابل گفته شدن است (λεκτόν).

۱- تصور

دیوگنس و سکستوس نقل می‌کنند که در فلسفه رواقی تصور عبارت است از نقشی بر نفس (τύπωσιν ἐν ψυχῇ) (D.L. VII.45) (S.E. AM. VII.228). سکستوس عنوان می‌کند که از نظر خروسیپوس تصور نوعی تغییر (ἑτεροίωσις) در نفس است (S.E. M. VII.228-230). این تغییر به معنای دقیق کلمه در جزء فائقه نفس (ἡγεμονικός) یعنی عقل (διάνοια) پدید می‌آید. با وجود اینکه ماهیت این تغییر را خروسیپوس دقیقاً تبیین نکرده است، اما در منابع باقی‌مانده توضیحاتی در تبیین طبیعی تصور، هرچند به صورت مختصر، می‌توان یافت. در درجه نخست، ذکر این نکته حائز اهمیت است که نقش بستن تصور به معنای واقعی کلمه زمانی رخ می‌دهد که در جزء فائقه

۱ از نظر آنتونی لانگ در خصوص تعریف جدل می‌توان از دو مرحله در گسترش تفکر رواقیون اولیه سخن گفت. دغدغه اصلی زنون، به‌عنوان مؤسس مکتب رواقی، در حوزه جدل دفاع از آموزه‌های شخص در مقابل حملات دیگر مکاتب بوده است. اما در مرحله بعدی، خروسیپوس رویکرد دفاعی جدل نزد زنون را به رویکردی مثبت تبدیل می‌کند. جدل آموزه‌ای می‌شود که در تعریف نقل شده از دیوگنس «علمی است درباره آنچه صادق یا کاذب است و آنچه نه صادق است و نه کاذب» (Long, 1996, 89-92). سیسرون نیز تأیید می‌کند که جدل رواقی مشخصاً نه با زنون بلکه توسط خروسیپوس توسعه پیدا می‌کند (Cic. De Fini. IV.9).

۲ در زبان انگلیسی در ترجمه این اصطلاح از واژه‌هایی نظیر signification, signified و subject of discourse استفاده می‌شود. در حقیقت، از طریق واژه‌ها و عبارات زبانی که جنبه دلالت‌کننده دارند مدلول‌ها، یعنی تصورات و محتوای ضروری و جدایی‌ناپذیر آن‌ها، که عبارت است از قول، مورد دلالت واقع می‌شوند.

نفس یعنی عقل، که جایگاه آن برخلاف تصور امروزی در قلب است، حادث شود. مطابق با این، می‌توان گفت که صرف تأثر اجزای حسی حیوانات غیرعاقل و انسان برای تشکیل تصور و، به تبع آن، ادراک حسی کافی نیست. در یکی از منابع مهم آمده است که، از نظر رواقیون،

تمام تأثرات در اجزایی از بدن رخ می‌دهند که متأثر می‌شوند، حال آنکه ادراکات حسی (αἰσθήσεις) در جزء فائقه نفس ایجاد می‌شود. (Ps-Plut. Plac. IV.23)

به عبارتی، هرچند که وجود متعلق تصور در جهان خارج ضروری است، اما این سخن به این معنا نیست که عقل از طریق اجزای حسی بدن صرفاً به صورت منفعلانه داده‌هایی را از بیرون دریافت می‌کند. تصور به معنای دقیق کلمه زمانی ایجاد می‌شود که بعد از متأثر شدن اعضای حسی جریان هوای لطیف (πνεύμα) این تأثرات را، که حاوی اطلاعاتی از جهان خارج هستند، به جزء فائقه نفس یعنی عقل منتقل کند. تا زمانی که جزء فائقه متأثر نگردد، تصویری نیز تشکیل نمی‌شود. پلوتارخوس در کتاب ششم از رساله اخلاقیات خویش عنوان می‌کند که از نظر خروسیپوس هر موجود عقلانی به گونه‌ای توسط طبیعت متعین شده است که از عقل در تمام چیزها استفاده کند و تابع آن باشد (Plut. Moral. VI.450D). از این جهت، برای انسان به مثابه موجودی عقلانی امکان‌پذیر نیست که تصویری را فارغ از مشارکت عقل تشکیل دهد. دقیقاً به دلیل برخورداری انسان از عقل، رواقیان میان تصورات عقلانی (λογικαί) و غیرعقلانی (ἄλογοι) قائل به تمایز می‌شوند. نزد رواقیون تمام تصورات انسان تصوراتی عقلانی و تمام تصورات موجودات غیرعاقل تصوراتی غیرعقلانی محسوب می‌گردند. حتی تصوراتی که در زبان روزمره به تصورات حسی معروف‌اند (نظیر تصور یک میز که روبروی انسان قرار دارد و...) تصوراتی عقلانی هستند و چنین نیست که در این گونه موارد حس در مقابل عقل قرار داشته باشد. نکته قابل توجه این است که در مواجهه با چیزهای واحد و یکسان تصورات انسان و موجودات غیرعاقل (از جمله کودکی که هنوز به سن عقل نرسیده است) دارای اختلافی اساسی هستند. در مورد اینکه برخورداری از عقل دقیقاً سبب چه تفاوتی در تصورات می‌شود، در درجه اول باید گفت که عقلانی بودن تصورات انسان به معنای شکل‌گیری آن‌ها به صورت غیرمادی در ذهن نیست. تمام تصورات، فارغ از عقلانی و غیرعقلانی بودن، حاصل تأثراتی در پنیوما می‌شوند. در واقع، بدون این تأثرات در پنیوما، که می‌توان آن را هوایی لطیف و درعین حال مادی نامید، حتی تصویری همانند «۶ عددی زوج است» ایجاد نمی‌گردد. این نکته کاملاً منطبق با وجودشناسی رواقی است. برطبق نظر رواقیان، چیزی برای اینکه وجود داشته باشد (εἶναι) یا خود باید فعلی انجام دهد یا اینکه بر آن فعلی صورت گیرد. از این رو، در فلسفه رواقی تنها چیزهای مادی به معنای دقیق کلمه وجود دارند. تصورات نیز از آنجا که در جزء فائقه موجود هستند، همگی برای موجودیت خویش نیازمند فعل یا انفعال و، به زبان دقیق‌تر، رابطه علی هستند. بنابراین، می‌توان گفت که تصورات در عقل وجود دارند، زیرا همگی آن‌ها حاصل تغییراتی مادی در هوای گرم (پنیوما) جزء فائقه محسوب می‌شوند که خود مادی است. البته این نکته بدان معنا نیست که در فلسفه رواقی چیزهای غیرمادی جایی ندارند. مسئله اصلی این است که رواقیون چیزهای غیرمادی را به دلیل خارج بودن از رابطه علی موجود نمی‌دانند، هرچند که آن‌ها،

همان‌طور که جالینوس اشاره می‌کند، چیزی (τί) هستند (SVF. II.322). سنکا نیز اعلام می‌کند که رواقیون آنچه هست (quod est) را جنس اعلائی می‌دانستند که دارای دو نوع است: آنچه مادی است و آنچه غیر مادی است (SVF. II.332). نتیجه‌ای که می‌توان از سخنان جالینوس و سنکا استنباط کرد این است که رواقیون، برخلاف ارسطو، جنس اعلائی (γενικώτατον) را ὄν نامی دانستند، بلکه با معرفی τί به‌عنوان جنس اعلائی، موجود را که صرفاً بر چیزهای مادی اطلاق می‌شود یکی از انواع τί تلقی می‌کردند.

۲- قول یا آنچه قابل گفته شدن است

به‌گفته دیوگنس آن چیزی که انسان به‌عنوان موجود عاقل می‌گوید (λέγειν) حقیقتی است که قول (λεκτόν) نامیده می‌شود (D.L. VII.57) و این قول براساس یک تصور عقلانی قوام دارد (D.L. VII.63). سکستوس نیز در تطابق با دیوگنس ابراز می‌کند که رواقیون قول را چیزی می‌دانستند که برطبق یک تصور عقلانی قوام دارد و یک تصور عقلانی نیز عبارت است از چیزی که در آن امکان‌پذیر است تا آنچه بر عقل پدیدار شده را ابراز کرد (S.E. M. VIII.70). چیزی که سخنان انسان را به‌عنوان موجودی عقلانی از صرف ادا کردن اصوات مختلف متمایز می‌کند قول نام دارد. به‌بیان دیگر، قول معنایی (ἐκφορά) است که در پس پرده‌واژه‌ها و جملات اداشده از سوی انسان قرار دارد و آن‌ها را از اصوات بی‌معنا متمایز می‌کند. قول در فلسفه رواقی به‌همراه زمان، مکان و خلأ چهار چیز غیرمادی محسوب می‌شوند (S.E. M. X.218). کلیه تصورات انسان از آن جهت که عقلانی هستند همیشه همراه با قول هستند. از آنجاکه زبان عام‌ترین ابزار برای انتقال معنای محسوب می‌شود، رواقیون در ذکر انواع قول از تقسیمات زبانی استفاده می‌کنند. باین حال، به‌هیچ‌عنوان نباید قول را به مبحثی در حوزه زبان‌شناسی فروکاست. طبق گزارش دیوگنس، رواقیون برخی از انواع قول را تام (αὐτοτελής) و برخی دیگر را غیرتام (ἐλλιπής) می‌دانستند. نوع غیرتام آن‌هایی هستند که، پس از ادا شدن، طرف مقابل انتظار توضیحات بیشتر دارد. مثلاً واژه می‌نویسد (γράφει) از مصادیق قول غیرتام است. زیرا می‌توان این پرسش را مطرح کرد که «چه کسی می‌نویسد؟». اما در طرف مقابل، جمله‌ای همانند سقراط می‌نویسد (γράφει Σωκράτης) یک قول تام است. از این جهت، محمول‌ها در فلسفه رواقی نوع غیرتام و احکام (ἀξιώματα)، قیاس‌ها (συλλογισμοί)، جملات استفهامی (ἐρωτήματα) و جملات استفهامی توضیحی^۱ (πύσματα) از انواع تام قول هستند (D.L. VII.63). نکته قابل توجه این است که هرچند رواقیون از انواع تام و غیرتام قول سخن می‌گویند، اما به نظر می‌رسد که تأکید آن‌ها، در بحث محتوای تصورات عقلانی، بر احکام است. از نظر آن‌ها، حکم عبارت است از آنچه ما در هنگام گفتن آن چیزی را اظهار می‌کنیم و این حکم صادق یا کاذب است (D.L. VII.66). حکم برخلاف دیگر انواع

۱ آن‌طور که دیوگنس می‌گوید، تفاوت میان جملات استفهامی و استفهامی توضیحی در این است که در پاسخ به دسته اول از واژه‌های بله و خیر استفاده می‌شود اما در پاسخ به دسته دوم توضیحی به‌عنوان پاسخ ارائه می‌گردد (D.L. VII.66). مثلاً در پاسخ به جمله آیا الآن شب است، جواب بله یا خیر ذکر می‌شود اما در پاسخ به جمله شخص A کجا زندگی می‌کند گفته می‌شود که این شخص در شهر B هست. در زبان انگلیسی برای نشان دادن این تفاوت ἐρωτήματα به questions یا interrogations ترجمه می‌شود و πύσματα یا inquiries یا investigative questions.

تام قول چیزی است که می‌توان آن را اظهار کرد (ἀποφαίνεσθαι) و، به عبارت دیگر، از قابلیت اظهار شدن برخوردار است. مقصود از اظهار شدن صرف ادا کردن یک جمله نیست.^۱ اظهار شدن چیزی، آن‌گونه که از سایر توضیحات رواقیون برمی‌آید، دارای ویژگی ضروری صدق و کذب‌پذیر بودن است.^۲ به عبارت دیگر، احکام، برخلاف قیاس‌ها، جملات استفهامی و... تنها چیزهایی هستند که ضرورتاً صادق یا کاذب می‌باشند. اگر مفهومی به‌نحو صادق یا کاذب بر یک موضوع حمل شود، حکمی شکل می‌گیرد که به‌خودی‌خود کامل است.

زمانی که عنوان می‌شود که احکام قابلیت اظهار شدن دارند، باید به نکته ظریفی توجه کرد. در توضیح این موضوع باید گفت که از نظر رواقیون ἀξιώματα به‌مثابه معانی چیزهایی هستند که می‌توانند در قالب یک قضیه اظهار شوند که به‌لحاظ منطقی حکمی صادق یا کاذب است. به بیان واضح‌تر، نباید این‌گونه پنداشت که ἀξιώματα به‌خودی‌خود همان احکام منطقی هستند. حتی λεκτόν که می‌توان آن را جنس ἀξιώματα دانست در حقیقت چیزی است که قابلیت گفته شدن دارد.^۳ برای آنکه جمله‌ای حکم تلقی شود، باید در آن محمولی بر موضوعی حمل شود و بر اثر این حمل شدن ترکیبی صورت گیرد که صادق یا کاذب باشد. حال، اگر ἀξιώματα این قابلیت را دارند که در قالب یک حکم بیان شوند، باید گفت که در خود آن‌ها نیز، به‌عنوان معانی تصورات عقلانی، ویژگی اطلاق‌شدگی دیده می‌شود. مثلاً وقتی انسان در مقابل یک درخت سبز قرار می‌گیرد، محتوای تصور او از این درخت صرفاً تصویری از آن نیست، بلکه در ذهن او نوعی اطلاق‌شدن صورت می‌گیرد. مثلاً محتوای تصور تشکیل‌شده در ذهن او این است که یک درخت به رنگ سبز در مقابل من قرار دارد. این محتوا به‌عنوان معنای تصور او همان ἀξιώματα است که در آن چیزی بر چیز دیگر اطلاق شده است. همین اطلاق‌شدگی و، به عبارت دیگر، محتوای حکمی است که تصورات انسان را به‌عنوان موجودی عقلانی از تصورات

۱ براساس گزارش دیوگنس، رواقیون میان اداکردن واژه‌ها و جملات (προφέρεσθαι) و گفتن آن‌ها (λέγειν) قائل به تمایز بوده‌اند. آن چیزی که ادا می‌گردد در واقع اصواتی است که بر زبان جاری می‌شود. اما در طرف مقابل چیزهایی که گفته می‌شوند اشاره به وضعیت امور در جهان دارند. به عبارت دیگر، متعلق گفتن همان λεκτόν به‌مثابه معناست که قابلیت گفته‌شدن دارد (VII. 57). ἀξιώματα تنها نوع λεκτόν است که با گفتن آن (λέγειν) چیزی اظهار می‌شود. سایر انواع λεκτόν قابلیت اظهارشدن ندارند. بابتسین براساس همین تمایز معتقد است که در جملات شرطی λεκτόν براساس اجزای اداشده جمله در نظر گرفته نمی‌شود. مثلاً اگر انسان جمله «اگر دیون راه برود، او حرکت می‌کند» را ادا کند، در واقع جمله‌ای مرکب را بر زبان رانده است. به عبارت دیگر، اگر صرف اداکردن مدنظر باشد، باید گفت که شخص سه جزء (دو جمله بسیط و مجموع آن‌ها) را بر زبان رانده است. اما از طرف دیگر، آنچه گفته شده تنها یک چیز بوده است. از طریق گفتن λεκτόν به‌عنوان معنایی واحد انتقال یافته و این معنا و محتوا نیز عبارت است از اگر دیون راه برود، او حرکت می‌کند (Bobzien, 2003: 86).

۲ آن‌طور که بابتسین اشاره می‌کند، در منابع باقی‌مانده از فلسفه رواقی توضیحی درمورد خود اصطلاح ἀποφαίνεσθαι به‌معنای اظهارکردن ارائه نشده است. اما حداقل سایر گفته‌های رواقیون نشان می‌دهد که آن چیزی که قابلیت اظهارشدن دارد ضرورتاً یا صادق یا کاذب است. بنابراین، به نظر می‌رسد که بتوان بدون مشکلی عنوان داشت که یک شخص تنها زمانی می‌تواند چیزی را اظهار کند که آن چیز صادق و یا کاذب باشد. از طرف دیگر، شخص تنها زمانی می‌تواند به‌نحو صادق و کاذب سخن گوید که یک ἀξιώματα را اظهار کند (Bobzien, 1999: 94-95).

۳ در زبان انگلیسی برای نشان‌دادن این تمایز واژه یونانی ἀξιώματα مثلاً به assertible و نه assertion یا statement ترجمه می‌گردد. واژه sayable نیز معمولاً به‌عنوان معادل λεκτόν در نظر گرفته می‌شود.

حیوانات غیرعقل متمایز می‌سازد. بنابراین، باید میان محتوای حکمی تصورات عقلانی و خود جمله‌ای که به‌عنوان حکم در زبان ابراز می‌شود قائل به تمایز شد.^۱

در عین حال که انسان از طریق جزء فائقه خود و با تشکیل تصور به قول دسترسی دارد، نباید آن را ساخته و پرداخته ذهن انسان تلقی کرد. در واقع، قول به‌عنوان چیزی غیرمادی ارتباط شناختی انسان با جهان خارج را ممکن می‌سازد و از این جهت می‌تواند از عینیت برخوردار باشد. البته قاعداً مقصود این نیست که انسان به‌مثابه موجودی عقلانی همیشه تصوراتی صادق تشکیل می‌دهد. عقلانی بودن تصورات انسان باید مستقل از صدق آن‌ها درک شود. کلیه تصورات انسان عقلانی هستند، به این معنا که همیشه قول و نوع خاصی از آن یعنی حکم همراه آن‌ها است. اما این محتوای یگانه از نظر رواقیون ضرورتاً صادق نیست و می‌تواند اطلاعات کاذبی را از جهان خارج طبقه‌بندی کرده باشد. ویژگی ضروری یک محتوای عینی این است که در آن حمل شدن چیزی بر چیز دیگر به‌نحو صادق انجام شده باشد و، به‌عبارت دیگر، این حمل شدن باید ارتباط چیزهای مختلف در جهان را همان‌گونه که واقعاً هست نشان دهد.

بر اساس توضیحاتی که تا اینجا داده شد، باید گفت که انسان با رسیدن به سن عقل تصوراتی تشکیل می‌دهد که رابطه‌ای ناگسستگی با محتوایی به نام قول و، به زبان دقیق‌تر، حکم دارند. ایجاد خود تصور حاصل تغییراتی مادی در جزء فائقه است. تا زمانی که این تغییرات مادی صورت نگیرد، هیچ تصویری، چه در انسان و چه در حیوانات غیرعقل، تشکیل نخواهد شد. اما نکته اساسی این است که وقتی تأثیرات ایجاد شده در اعضای حسی بدن از طریق جریان‌های هوای لطیف به جزء فائقه انسان عاقل منتقل می‌شود، در آنجا رخداد فعلی از سوی این جزء سبب می‌شود که تصور تشکیل شده با تصور حیوانات غیرعقل متفاوت شود. در واقع، داده‌های انتقال داده شده از سوی اعضای حسی را عقل به نحوی خاص طبقه‌بندی می‌کند و تصور حاصل شده، که البته مادی است، دارای محتوای غیرمادی جدایی‌ناپذیری می‌گردد که در آن چیزی بر چیز دیگر اطلاق شده است. به‌عبارت دیگر، این‌گونه نیست که ابتدا تصویری تشکیل شود و سپس محتوایی به آن اضافه گردد.^۲ بدون این محتوای حکمی اصلاً تصویری در انسان عاقل شکل نمی‌گیرد و به همین دلیل جنس تصورات انسان، به‌عنوان موجودی عاقل، کاملاً متفاوت از حیوانات فاقد عقل است.

۱. با این حال، استفاده از واژه proposition نیز در زبان انگلیسی برای πρόταμα رایج است. در طی این مقاله نیز برای راحت‌تر شدن کار معمولاً از خود واژه حکم و نه محتوای حکمی استفاده شده است. برخی از مفسران برای نشان دادن تمایز میان حکم و آنچه قابل اظهار شدن است از propositional content و proposition استفاده می‌کنند. مثلاً بنگرید به Bronowski, 2019: 106.

۲. اما این دیدگاه که تصورات انسان به‌عنوان موجودی عاقل، به‌دلیل نقش مفاهیم و احکام در ایجاد آن‌ها، اساساً متمایز از تصورات حیوانات غیرعقل است منتقدانی نیز دارد که شاید بتوان گفت مهم‌ترین آن‌ها ریچارد سورابجی است. به‌گفته سورابجی، محتوای حکمی تصورات وابسته به این نیست که توسط دارنده آن‌ها [تصورات] ادا شده باشد (being verbalised)، زیرا منابع باقی مانده به ما نشان می‌دهند که محتوای حکمی تصورات باید قابل اد شدن (verbalisable) باشند. از نظر سورابجی، اد شدن واقعی محتوای تصورات ناشی از عملکرد مستقلی از جانب ذهن انسان است (Sorabji, 1990: 309). در حقیقت، هدف سورابجی این است که نشان دهد تصورات حیوانات غیرعقل نیز همانند انسان از محتوایی حکمی (propositional) برخوردار هستند و این‌گونه نیست که تمایزی اساسی میان آن‌ها برقرار باشد. این نظریه سورابجی بر دو فرض اصلی استوار است. اول اینکه، از نظر او، قابل اد بودن محتوای تصورات لازم نیست ضرورتاً به دارنده آن‌ها نسبت داده شود. حیوانات غیرعقل محتوای تصورات خود را ادا نمی‌کنند و اصلاً قابلیت انجام دادن این کار را ندارند. اما فرض دوم سورابجی که اهمیت بیشتری دارد این است که میان

۳- مفاهیم

در فلسفه رواقی بحث از مفاهیم نه موضوعی حاشیه‌ای بلکه کلید درک دیدگاه این مکتب در مورد تفاوت تصورات عقلانی و غیرعقلانی است. پلوتارخوس در کتاب سیزدهم از رساله اخلاقیات به صراحت عنوان می‌کند که مفهوم (έννοια) نوعی تصور (φαντασία) است و تصور نیز به نوبه خود نقشی است بر نفس (τύπωσιν ἐν ψυχῇ). علاوه بر این، او اظهار می‌کند که نزد رواقیان مفاهیم افکار ذخیره شده (ἐναποκειμένας νοήσεις) هستند (Plut. Moral. XIII.1084F-1085A). اما اگر مفهوم نوعی تصور باشد، این نتیجه حاصل می‌گردد که مفاهیم نیز همانند تمام تصورات دیگر حاصل تغییراتی مادی در جزء فائقه نفس هستند. یکی دیگر از نتایج قابل توجه این است که مفاهیم هم مانند هر تصور دیگر دارای محتوایی حکمی هستند. نقل قولی از آموزه‌های فلاسفه برای درک تلقی رواقی از مفاهیم حائز اهمیت است:

زمانی که انسانی متولد می‌شود، جزء حاکمه نفس او همانند صفحه‌ای خالی (χάρτην) است که آماده نوشته شدن است و بر روی این صفحه هریک از مفاهیم (έννοιῶν) او نگاشته می‌شوند. شیوه نخستی که مفاهیم نوشته می‌شوند از طریق حواس است. زیرا زمانی که انسان‌ها به طور مثال چیزی سفید را ادراک می‌کنند (αἰσθανόμενοι)، در حافظه با وجود ناپدید شدن [متعلق ادراک] خاطره‌ای از آن باقی می‌ماند و زمانی که خاطره‌های بسیاری از یک چیز واحد وجود داشته باشد، می‌توان گفت که ما دارای تجربه (ἐμπειρία) [از آن چیز] هستیم، زیرا تجربه حاصل تصورات کثیری از یک نوع چیز است. علاوه بر این، در میان مفاهیم برخی به صورت طبیعی (φυσικῶς) به روش‌هایی که ذکر شد و در واقع بدون کسب مهارت خاصی در انسان برمی‌خیزند، حال آنکه مفاهیم دیگر از طریق آموختن (διδασκαλίας) و آماده شدن (ἐπιμελείας) ایجاد می‌شوند. مورد دوم صرفاً مفاهیم (έννοιαι) و مورد اول مفاهیم طبیعی (προλήψεις) نامیده می‌شوند. (Ps-Plut. Plac. IV.11)

اداکردن (verbalisation) و مفهوم‌پردازی (conceptualisation) نزد رواقیون تفاوتی برقرار نشده است. در واقع، اگر داشتن تصوراتی با محتوای حکمی به نوعی به توانایی مفهوم‌پردازی به عنوان فرآیندی مستقل از اداکردن صرف محدود باشد، آنگاه دیگر نمی‌توان ادعا کرد که حیوانات غیرعقل نیز از چنین تصوراتی برخوردار هستند. به همین دلیل، سورابجی نیز منکر وابستگی تصورات به توانایی مفهوم‌پردازی می‌شود. برای پاسخ به این نظریه فرض دوم سورابجی مورد بررسی قرار می‌گیرد. طبق گزارش جالینوس، خروسیپوس عقل انسان را مجموعه‌ای از مفاهیم پیشینی و مفاهیم مشخص دیگر قلمداد می‌کرده است (Gal. PHP. V.3.1). در آموزه‌های فلاسفه نیز آمده است که عقل انسان در هفت سال اول زندگی از مفاهیم پیشینی کامل می‌شود (Ps-Plut. Plac. IV.11). در حقیقت، رواقیان توانایی مفهوم‌سازی و اطلاق مفاهیم را مقوم عقلانیت انسان قلمداد می‌کنند. از طرف دیگر، همان‌طور که پیش از این نیز بیان شده است، تصورات انسان تنها زمانی شکل می‌گیرند که تأثیرات ایجاد شده در اعضای حسی بدن به جزء فائقه یعنی عقل منتقل شوند، عقلی که به تعبیر پلوتارخوس چیزی غیرعقلانی در آن وجود ندارد (Plut. Moral. VI.441C) و علاوه بر این، در تمام چیزها توسط انسان به عنوان موجود عاقل مورد استفاده قرار می‌گیرد (Plut. Moral. 450D). بنابراین، نمی‌توان تصورات تشکیل شده در ذهن انسان (به عنوان چیزی سراسر عقلانی) را بدون در نظر گرفتن توانایی مفهوم‌پردازی عقلانی تلقی کرد. زیرا اصلاً خود عقل از مجموعه‌ای از مفاهیم تشکیل شده است. اگر تصورات انسان از محتوایی حکمی برخوردار است، به این معنا که در این محتوا چیزی بر چیز دیگر اطلاق می‌شود، این بدون حضور مفاهیم امکان‌پذیر نیست. همان‌طور که پیش از این بیان شد، رواقیون محتوای تصورات انسان را چیزی می‌دانند که با گفتن آن (λέγειν) چیزی اظهار می‌شود (ἀποφαίνεσθαι) و ویژگی مشخص این اظهارشدگی نیز صادق یا کاذب بودن آن است. بنابراین، چگونه می‌توان تصور کرد که خود چنین محتوای حکمی بدون هیچ استفاده‌ای از مفاهیم اصلاً قابل اظهار شدن باشد، در این صورت، صادق یا کاذب تلقی گردد؟ این گونه نیست که ابتدا تصویری در انسان بدون هیچ مفهوم‌پردازی تشکیل شود و سپس در طی فرآیند مستقلی تصور تشکیل شده (در مرحله قبل) طبقه‌بندی شود و مورد تحلیل مفهومی قرار گیرد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، تصوراتی فطری که از بدو تولد در عقل انسان تعبیه شده باشد در نزد رواقیان جایی ندارد. علاوه بر این، قول بالا با برقراری ارتباط میان تصور (φαντασία)، حافظه (μνήμη) و تجربه (ἐμπειρία) به نوعی عنوان می‌کند که این سه چیز به لحاظ معرفت‌شناختی مقدمات ضروری برای دستیابی به مفاهیم هستند. مفاهیم (ἐννοιαι) نزد رواقیون شامل دو نوع است: (۱) مفاهیمی که از طریق آموختن و آماده‌شدن انسان کسب می‌شوند. رواقیان برای این دسته از مفاهیم همانند جنس آن‌ها از واژه ἐννοιαι استفاده می‌کنند. (۲) مفاهیم پیشینی (προλήψεις). از واژه πρόληψις، آن‌طور که سیسرون عنوان می‌کند، اولین بار اپیکوروس استفاده کرده است. از دید اپیکوروس، بدون چنین مفاهیمی که تصاویر ذهنی پیشینی هستند، نمی‌توان چیزی را فهمید یا مورد تحقیق و مباحثه قرار دارد (Cic. De Nat. I.43). دیوگنس نیز عنوان می‌کند که از دید اپیکوروس πρόληψις مفهومی ذخیره‌شده در ذهن و خاطره‌ای از تصوراتی است که به صورت مداوم از یک چیز خارجی دریافت می‌شوند. تنها زمانی باید تحقیقی شروع گردد که در درجه اول محقق بداند به دنبال چیست و این امر نیز به نظر اپیکوروس به واسطه مفاهیم پیشینی صورت می‌گیرد. مثلاً اگر کسی بخواهد حکم کند که موجودی در فاصله با او اسب یا گاو است، در درجه اول باید از طریق مفاهیم پیشینی با τύπος^۱ اسب و گاو آشنا شده باشد (D.L. X.33). به نظر می‌رسد که مقصود اصلی اپیکوروس از واژه τύπος تصویری ذهنی از شکل و شمایل موجودات مختلف باشد. اما نظریه اپیکوروس در معرض انتقادات جدی است. سکستوس عنوان می‌کند که اگر انسان بودن عبارت باشد از شبیه‌بودن به تصویر شکلی در ذهن، آنگاه این نتیجه حاصل می‌گردد که چیزهای غیرشبيه به این شکل انسان نیستند. درحقیقت، از دید سکستوس چنین تصویری یا باید شکل یک مرد باشد یا یک زن. یا باید جوان باشد یا پیر و... مشکل اصلی این است که هرکدام از طرفین مدنظر قرار گیرد، بر طرف دیگر نمی‌توان مفهوم انسان را اطلاق کرد (S.E. A.M VII.267-268). اما به هر حال، فارغ از نقدی که می‌توان بر اپیکوروس وارد ساخت، می‌توان گفت که او ادراک حسی (αἴσθησις) و حافظه (μνήμη) را مقدمات ضروری در تشکیل مفاهیم پیشینی می‌دانسته است. به بیان واضح‌تر، از دید اپیکوروس، پس از ادراک حسی چیزی مثل یک اسب، در حافظه انسان خاطره‌ای از این حیوان باقی می‌ماند و سپس زمانی که کثرتی از این خاطره‌ها شکل گرفت، مفهومی از اسب به صورت طبیعی در ذهن نقش می‌بندد و این مفهوم چیزی نیست جز تصویری که بر اثر مواجهه مکرر با یک اسب (یا اسب‌های مختلف) از اسب بودن تشکیل شده است. درحقیقت، مقصود اپیکوروس این است که تمام انسان‌ها اگر در شرایطی عادی رشد کنند، بر اثر ادراک حسی و حافظه و کاملاً به صورت طبیعی و بدون آموزش خاصی دارای مفاهیم پیشینی و اولیه‌ای می‌شوند که هرگونه تحقیق و استدلال بر مبنای آن‌هاست که صورت می‌گیرد. این مفاهیم پیشینی که در عقل تمام افراد نوع بشر وجود دارند در معرفت‌شناسی اپیکوروس یکی از معیارهای حقیقت محسوب می‌شود (D.L. X.31).

^۱ واژه τύπος به معنای شکل (Shape)، تصویر (Image) و همین‌طور توصیف و طرحی خلاصه و کلی (Outline) است. همین مسئله سبب می‌شود که مقصود اپیکوروس را به دو شیوه مختلف بتوان تفسیر کرد که در صفحات آینده به آن اشاره می‌شود. برای مطالعه بیشتر در مورد معانی واژه τύπος بنگرید به Dyson, 2009: 85-86.

عنوان شد که به نظر می‌رسد نزد اپیکوروس واژه *τύπος* در درجه نخست اشاره به تصویری ذهنی از شکل و شمایل موجودات مختلف داشته باشد. با این حال، این واژه می‌تواند به معنای توصیفی خلاصه و کوتاه از چیزی باشد. بر اساس این معنای دوم، نزد اپیکوروس شباهت تصاویر ذهنی به چیزهای خارجی مبنای حمل مفاهیم نیست، بلکه قابل اطلاق بودن یک توصیف کلی است که سبب می‌شود چیزی ذیل مفهومی خاص بگنجد. از این جهت، وقتی اپیکوروس ادعا می‌کند که به محض اینکه واژه انسان ادا می‌شود، ما به واسطه مفهومی پیشینی از این واژه به *τύπος* انسان می‌اندیشیم (D.L. X.33)، مقصود او در حقیقت نه یک تصویر ذهنی، بلکه نقش بستن یک توصیف و بیان کلی از انسان بودن در عقل است. پیش از این گفته شد که از نظر اپیکوروس تنها زمانی باید تحقیقی شروع گردد که در درجه اول محقق بداند به دنبال چیست و این امر نیز به واسطه مفاهیم پیشینی صورت می‌گیرد. بر مبنای معنای دوم واژه *τύπος*، می‌توان گفت که مقصود اپیکوروس در حقیقت این است که در ابتدای هر تحقیق باید توصیف‌هایی کلی از چیزهای مورد تحقیق ارائه شود. البته از دید اپیکوروس ارائه توصیف خلاصه و کوتاه از برخی مفاهیم در آغاز یک تحقیق به این معنا نیست که مشارکت‌کنندگان در چنین تحقیقی نسبت به مفاهیم اصلی آگاهی ندارند^۱. از نظر او،

چیزی که در درجه اول توسط هر واژه‌ای مورد اشاره قرار می‌گیرد آشکار و واضح است. (D.L. X.33)

(X.33)

توصیف‌های کوتاه به ارائه همین معانی آشکار و واضح بسنده می‌کنند. از این جهت، سیسرون اپیکوروس را متهم می‌کند که فلسفه را به درک عامه مردم وابسته ساخته است، چیزی که برای افراد فرهیخته قابل پذیرش نیست (Cic. De Fini. II.12).

با توجه به قولی که از آموزه‌های فلاسفه (Ps-Plut. Plac. IV.11) نقل شد، رواقیون میان تصور، حافظه و تجربه ارتباط برقرار می‌کنند و به نوعی این سه چیز را مقدماتی ضروری برای دستیابی به مفاهیم می‌دانند. در شکل‌گیری تمام مفاهیم (اعم از مفاهیم چیزهای مادی و غیرمادی) ادراک حسی نقش دارد، اما ایجاد مفاهیم همچنین مستلزم فعالیت‌هایی از جانب عقل بر روی این ادراک‌هاست. چنین فعالیت‌هایی برای متفکر رواقی نه می‌تواند ایجاد شدن تصویری از شکل و شمایل چیزی در ذهن باشد و نه ارائه توصیفی کوتاه. این‌گونه نیست که مثلاً پس از ادراک حسی درختان مختلف و کسب تجربه فعلی بر روی این تصاویر ویژگی‌های ظاهری رخ دهد و بر اثر آن تصویر ثانویه‌ای از به هم پیوستن ویژگی‌های ظاهری مشترک درختان جزئی ایجاد گردد که بر سازنده مفهوم درخت باشد. فرض وجود تصویری در ذهن که ویژگی‌های ظاهری مشترک تمام جزئیات در عالم خارج را در خود داشته باشد (تصویر یک نوع یا جنس) فرضی است که به سختی می‌توان آن را پذیرفت. در حقیقت، اگر رواقیون چنین رویکردی را اتخاذ می‌کردند، انتقاد سکستوس به اپیکوروس، که

^۱ به تعبیر آسمیس، چنین توصیف‌هایی، با بیان ویژگی‌های شناخته شده‌ای که بر همگان آشکار است، مفهومی که به صورت تجربی از چیزی کسب شده است را به ذهن مخاطب می‌آورد (Asmis, 1984: 43).

پیش از این بیان شد، به آن‌ها نیز وارد می‌گردید. از سوی دیگر، فعالیت عقل بر روی ادراکات حسی نمی‌تواند صرف صورت‌بندی یک توصیف خلاصه و کوتاه باشد. برای رواقیون، برخلاف اپیکوروس، درک عرفی عامه مردم از مفاهیم اهمیت خاصی ندارد. آن‌ها در پی رسیدن به حقایقی ضروری هستند که پرده از طبیعت چیزها برمی‌دارد. به همین دلیل، نگاه تصویری به مفاهیم یا ارائه توصیف‌های کوتاه از ویژگی‌های ظاهری برای آن‌ها اصلاً رضایت‌بخش نیست. برای درک تلقی رواقیون باید به قولی از دیوگنس را نقل کرد:

متعلق مفهوم (έννότημα) یک خیال عقلی (φάντασμα διανοίας) است. [این متعلق] نه یک موجود و یا یک چیز متکیف بلکه یک شبه‌موجود و شبه‌چیز متکیف (ὡσανεὶ δε τι ον και ὡσανεὶ ποιόν) محسوب می‌شود. (D.L. VII.61)

دو نکته در این قول دارای اهمیت بسیار است. (۱) برای متعلق مفهوم از واژه έννότημα و نه έννοια استفاده شده است. (۲) این مفهوم یک شبه‌موجود یا شبه‌چیز متکیف در نظر گرفته شده است. مفهوم (έννοια) یکی از اقسام تصور (φαντασία) چیزی مادی است و به همین دلیل می‌توان گفت که مفاهیم موجود هستند. اما در قول بالا عنوان شده که έννότημα به معنای دقیق کلمه نه موجود بلکه شبه‌موجود است. از این رو، باید تفسیری ارائه شود که به نحو مناسب تبیین‌کننده ارتباط έννοια، به عنوان چیزی مادی، έννότημα، به عنوان شبه‌موجود، و λεκτόν، به عنوان چیز غیرمادی که محتوای تصورات را تشکیل می‌دهد، باشد. خروسیپوس عنوان می‌کند که

این چهار مورد از همدیگر متفاوت هستند: [۱- تصور (φαντασία)، ۲- چیز تأثیرگذار (φανταστόν)، ۳- تخیل (φανταστικόν)، ۴- خیال (متعلق تخیل) (φάντασμα)]. ... علت تصور متعلق تصور [چیز تأثیرگذار] است، یعنی چیزی سفید یا سرد و به طور کلی هر چیزی که توانایی به فعالیت و داشتن نفس را دارد. تخیل یک تأثیر تهی است؛ تأثیری که در نفس بدون هیچ چیز تأثیرگذاری [در خارج] بر می‌خیزد... تصور برخلاف تخیل متعلق دارد که همان ایجادکننده تصور (φανταστόν) است. خیال (φάντασμα) عبارت است از آنچه ما در تأثیر تهی یعنی تخیل جذب آن می‌شویم. چنین خیالی در انسان‌های مجنون و دیوانه حاصل می‌گردد. (Ps-Plut. Plac. IV.12)

در این قول، مورد سوم و چهارم برای بحث فعلی حائز اهمیت است. در واقع، تصور و تخیل هر دو در این ویژگی که حاصل تغییراتی مادی در نفس هستند مشترک‌اند. اختلاف آن‌ها در این است که تصور از چیزی واقعی در عالم خارج نشئت می‌گیرد که این چیز متعلق تصور است. اما تغییرات مادی منجر به تخیل در نفس بدون چنین متعلق خارجی رخ می‌دهند. بنابراین، برای متعلق تخیل از واژه φάντασμα و نه φανταστόν استفاده شده است. در قول بالا که از دیوگنس نقل شده نیز مشاهده می‌شود که، به گفته او، مفهوم یک خیال عقلی (φάντασμα διανοίας) است. (D.L.

(VII.61). اما چه چیزی سبب می‌شود که رواقیون متعلق مفهوم را یک خیال عقلی قلمداد کنند؟ در افلاطون کلی‌ها نظیر انسان، حیوان و... باید نمونه‌ای عینی در عالم مثل داشته باشند که این نمونه‌ها به‌نوبه خود علتی برای جزئیات در عالم صیوروت هستند. ارسطو نیز هرچند که وجود مفارق مثل را انکار می‌کند، اما در این نکته که کلیات از وجودی عینی برخوردار هستند با افلاطون توافق دارد. اما او، برخلاف افلاطون، کلی‌ها را در ضمن چیزهای جزئی و نه جدا از آن‌ها می‌داند. رواقیون متعلق مفاهیم کلی را خیال عقلی نمی‌دانند و بدین‌سان مخالفت خویش را هم با افلاطون و هم با ارسطو ابراز می‌دارند. چنین نیست که کلی‌ها از متعلق عینی در عالم خارج، چه جدا از جزئیات و چه در ضمن جزئیات، برخوردار باشند. به همین دلیل، رواقیون اصطلاح *ἐννόημα* و نه *ἐννοια* را برای متعلق مفهوم انتخاب می‌کنند تا آن‌ها را خیال عقلی نپندارند و مخالفت خویش را با افلاطون و ارسطو نشان دهند. اما *ἐννοια* که نوعی تصور است همانند تصورات دیگر حاصل تغییراتی مادی در نفس می‌باشد و از این جهت خود نیز مادی و موجود است. در واقع *ἐννοια* و *ἐννόημα* هر یک وجه خاصی از مفاهیم را نشان می‌دهند. مفهوم (*ἐννοια*) به‌عنوان یک تصور (*φαντασία*) همانند تخیل (*φανταστικόν*) به جنبه مادی اشاره دارد. در مقابل، واژه *ἐννόημα* که ذیل خیال (*φάντασμα*) می‌گنجد به متعلق مفاهیم دلالت دارد و این متعلق شبه‌موجود قلمداد می‌شود. اما این نظریه رواقی دال بر این نیست که محتوای مفاهیم (*λεκτόν*) یعنی احکام به‌عنوان چیزهای غیرمادی نسبتی با واقعیت ندارند. محتوای مفاهیم نه توصیف‌هایی ظاهری، همانند دیدگاه اپیکوروس، بلکه احکامی ضروری هستند و مبنایی عینی برای اطلاق مفاهیم بر جزئیات در عالم خارج به حساب می‌آیند. در فلسفه ارسطو محتوای مفاهیم از طریق حکمی کلی و غیرشرطی بیان می‌شود. مثلاً در مورد مفهوم انسان گفته می‌شود که انسان حیوانی عاقل است. اما رواقیون مخالف چنین رویکردی هستند. براساس منابع موجود (Cic. Acad. II.21)، از نظر رواقیون، یک حکم بسیط ارسطویی در مورد انواع و اجناس (همانند انسان حیوان عاقل است) با این حکم شرطی غیربسیط که (اگر چیزی انسان باشد، آن چیز یک حیوان عاقل میراست) به‌لحاظ معنایی یکسان است. با این حال، به‌دلیل تفاوتی که در صورت ظاهری این دو حکم وجود دارد، ترجیح در میان رواقیون بر این بوده است که برای محتوای مفاهیم از احکام شرطی استفاده شود.^۱ تفاوت حکم بسیط و شرطی بالا در این است که واژه انسان در مورد اول موضوع حکم بسیط است، اما در مورد دوم به جای موضوع بودن به محمول حکم شرطی تبدیل شده است. در واقع، وقتی بر انسان به‌عنوان موضوع در یک حکم بسیط محمول عاقل و میرا حمل می‌گردد، ممکن است اشتباهاً تصور شود که این انسان همانند انسان‌های جزئی واقعاً موجود است. راه‌حل خروسیپوس برای جلوگیری از خطای افلاطون و ارسطو این است که مفاهیم نوعی و جنسی در تعاریف نباید موضوع حکم واقع شوند.

۱. به تعبیر دایسون، این رویکرد به محتوای مفاهیم را خروسیپوس گسترش داد و دلیل آن نیز این است که از نظر خروسیپوس، در احکام بسیط همانند «انسان حیوان عاقل است» فلاسفه‌ای چون افلاطون و ارسطو به‌اشتباه تصور کرده‌اند که واژه‌هایی نظیر انسان در واقع نام‌هایی برای متعلق‌هایی کلی هستند که این متعلق‌ها به‌نوعی موجود می‌باشند (Dyson, 2009: 101).

بنابراین، قول به عنوان محتوای غیرمادی تصور با مفهوم یک حکم شرطی ضروری در ارتباط است. مبنای این سخن که رواقیون همانند افلاطون و ارسطو به دنبال حقایق ضروری هستند در واقع همین محتوای غیرمادی تصورات است. با این تفاوت که افلاطون برای جست‌وجوی این حقایق ضروری به عالم مثل تکیه می‌کند، اما رواقیون این حقایق را در عالم جزئیات و البته بدون قائل شدن به نظریه کلی در ضمن جزئی ارسطو دنبال می‌کنند. از طرف دیگر، رویکرد آن‌ها از اپیکوروس نیز متفاوت است. هر چند که اپیکوروس نیز همانند رواقیون بر عالم جزئیات تکیه دارد اما او اساساً به تعاریفی که پرده از طبیعت واقعی چیزها بردارد معتقد نیست. تلقی اپیکوروس نسبت به مفاهیم، چه به صورت تصویری تفسیر شود و چه در قالب توصیف‌های خلاصه و کوتاه، صرفاً در مرحله یک درک روزمره و نه شناختی ضروری باقی می‌ماند.

۴- تصورات شناختی و نحوه تشکیل آن‌ها

نزد رواقیون، تصورات بر اساس ملاک‌های مختلف شامل انواع متعددی می‌شوند. یکی از مرسوم‌ترین آن‌ها تقسیم تصورات به عقلانی و غیرعقلانی است که در بخش‌های گذشته نیز ذکر آن رفت. اساساً، تمام تصورات موجود عاقل، صرف نظر از صدق و کذب آن‌ها، عقلانی (λογικαί) محسوب می‌شود. اما اگر عقلانی بودن یا نبودن تصویری دال بر صدق و کذب آن نیست، آنگاه چگونه می‌توان میان تصورات صادق و کاذب تمایز ایجاد کرد؟ رواقیون در دوره یونانی مآبی و برخلاف شکاکان آن زمان نظیر آرکسیلاوس و کارنئادس به دنبال شناخت ضروری هستند. آن‌ها برای دستیابی به این شناخت ضروری تصورات را اساس کار خود قرار می‌دهند اما از آنجاکه هر تصویری را برای دستیابی به چنین شناختی مفید فایده نمی‌دانند، نیاز به

در ارتباط با تصورات، معیار حقیقت (κριτήριον τῆς ἀληθείας) نزد آن‌ها از اهمیتی ضروری برخوردار می‌شود. به عبارت دیگر، رواقیون تمام تصورات انسان را صادق قلمداد نمی‌کنند، بلکه بر این عقیده هستند که صرفاً نوع خاصی از تصورات از ارزش شناختی برخوردار هستند و نام آن نیز تصور شناختی (καταληπτική φαντασία) می‌باشد. اغراق نیست اگر گفته شود که تصورات شناختی مرکز ثقل معرفت‌شناسی و همین‌طور فلسفه اخلاق رواقی است. دیوگنس در قسمتی از گزارش خود درباره آرای رواقیون عنوان می‌کند که از نظر آن‌ها یک تصور شناختی (۱) از آنچه هست پدید می‌آید^۱ و (۲) دقیقاً بر اساس خود آنچه هست [در عقل] منقوش و قالب‌بندی می‌شود^۲ (D.L. VII.46). اما خود دیوگنس در قسمتی دیگر از گزارش خود جزء سوم نیز به دو مورد قبلی اضافه می‌کند. به گفته او، یک تصور شناختی همچنین نمی‌تواند از آنچه نیست پدید آید (D.L. VII.50).^۳ اگر جزء اول به این اشاره داشته باشد که تصورات شناختی از محتوایی صادق برخوردار هستند، آنگاه باید تعیین کرد که مورد دوم به راستی از چه حکایت دارد. به نظر

1. τὴν γιγνομένην ἀπὸ ὑπάρχοντος.

2. κατ' αὐτὸ τὸ ὑπάρχον ἐναπεσφραγισμένην καὶ ἐναπομεγαμμένην.

3. α οὐκ ἂν γένοιτο ἀπὸ μὴ ὑπάρχοντος.

می‌رسد که رواقیون با مطرح کردن جزء دوم بر این تأکید دارند که یک تصور با محتوایی صادق لزوماً یک تصور شناختی محسوب نمی‌شود. درحقیقت، یک تصور تنها زمانی شناختی است که صدق آن نه به نحو تصادفی بلکه دقیقاً برطبق متعلق تصور تثبیت شده باشد. مثلاً فرض کنیم که یک ناظر بیرونی تنها با کودک A از دوقلوهای خانواده C آشنایی دارد و بر این عقیده است که این کودک A تنها فرزند این خانواده می‌باشد. حال اگر چنین ناظری روزی در مواجهه با کودک B از این دوقلوها تصویری تشکیل دهد، با این مضمون که فرزند خانواده C در حال انجام دادن فعل D است و واقعاً نیز فعل D در حال رخ دادن باشد، آنگاه تصور این ناظر بیرونی، هرچند که صادق است، اما شناختی محسوب نمی‌شود. به‌گفته سکستوس، از دید رواقیون افراد معجون نیز در حالت غیرعادی خویش ممکن است تصوراتی تشکیل دهند که کاملاً صادق باشند، اما هرگز نمی‌توان چنین تصوراتی را شناختی دانست.

از میان تصورات صادق برخی شناختی هستند و برخی دیگر غیرشناختی. مورد اخیر آن‌هایی هستند که توسط افراد در شرایط ناسالم تجربه می‌شوند. زیرا میلیون‌ها نفر وقتی که دچار هذیان و حالت مالیخولیایی هستند، تصویری دریافت می‌کنند که در عین صادق بودن شناختی محسوب نمی‌گردند. چنین تصوراتی به صورت خارجی و از روی تصادف رخ می‌دهند. بنابراین، اشخاص اغلب در مورد این تصورات اطمینان خاطر ندارند و آن‌ها را مورد تصدیق قرار نمی‌دهند. (S.E.)

(M. VII. 247)

مطابق با توضیحات داده شده، ذهن انسان عاقل برای تشکیل یک تصور شناختی از چیزی باید دقیقاً برطبق همان چیز متعین شود و، به عبارت دیگر، علت تصور او باید وضع چیزی باشد که تصور از آن حکایت می‌کند. اما اینکه آیا تشکیل تصورات شناختی و تشخیص آن‌ها برای انسان امکان‌پذیر است یا خیر محتوای اصلی منازعه‌ای تاریخی میان رواقیان و شکاکان بوده است. به‌گفته سیسرون، شکاکان در مخالفت با رواقیان بر دو اصل تأکید داشته‌اند:

(۱) زمانی که یک تصور به نحوی است که تصور دیگری دقیقاً همانند آن وجود دارد که دارای هیچ تفاوتی با آن نیست، این امکان وجود ندارد که یکی از این تصورات شناختی باشد و دیگری غیرشناختی. (۲) شکاکان معتقدند که نه تنها زمانی که دو تصور از هر جهت همانند یکدیگر هستند، بلکه همچنین در شرایطی که تصورات [برای اشخاص] قابل تفکیک از یکدیگر نیز نباشند، میان آن‌ها تمایزی وجود ندارد. (Cic. Acad. II. 40)

شکاکان سپس براساس این دو اصل استدلال ذیل را در مورد عدم امکان حصول تصورات شناختی مطرح می‌کنند:

برخی تصورات صادق هستند و برخی دیگر کاذب و یک تصور کاذب شناختی محسوب نمی‌شود. اما هر تصور صادق به نحوی است که تصور کاذبی همانند آن می‌تواند وجود داشته باشد. و زمانی که دو تصور به گونه‌ای هستند که میان آن‌ها هیچ تفاوتی وجود ندارد، امکان‌پذیر نیست که

یکی از آن‌ها شناختی باشد و دیگری خیر. در نتیجه، هیچ تصویری شناختی نیست. (Cic. Acad.)

(II.40)

درواقع، یکی از انتقادهای اصلی شکاکان این بوده که به‌ازای هر تصور شناختی که برطبق نظر رواقیون ضرورتاً صادق است تصور دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد که در عین کاذب بودن از تصور شناختی قابل تشخیص نیست. طبق اصل دوم شکاکان چه دو تصور کاملاً با یکدیگر یکسان باشند و چه انسان به‌دلیل شباهت بسیار زیاد از درک تمایز واقعی میان آن‌ها عاجز باشد، تفاوتی در کلیت قضیه ایجاد نمی‌گردد. در هر صورت، کسب تصورات شناختی و، در نتیجه، حصول معرفت ضروری امکان‌پذیر نیست. در دوران باستان، مثال‌های معروفی نیز برای اثبات این مدعا مطرح شده است. مثلاً سکستوس از قول شکاکان عنوان می‌کند که

غیرممکن است که تصورات شناختی را از تصورات کاذب و غیرشناختی بتوان متمایز ساخت. اگر مثلاً من دو تخم مرغ را که دقیقاً مشابه یکدیگر هستند به‌ترتیب پیش روی متفکر رواقی قرار دهم تا آن‌ها را از یکدیگر متمایز سازد، آیا حکیم رواقی قادر خواهد بود که، فارغ از هر شکی، اعلام کند که تخم مرغ پیش روی او کدام یک است؟ همین استدلال در مورد دوقلوهای مشابه نیز صدق می‌کند... زمانی که یک مار سر خود را [از یک سوراخ] بیرون می‌آورد، اگر ما بخواهیم متعلق واقعی [تصور خود] را بررسی کنیم، دچار آشفتگی زیادی خواهیم شد و قادر نخواهیم بود بگوییم که آیا این همان ماری است که پیش از این نیز سر خود را بیرون آورده بود یا خیر، زیرا مارهای زیادی درون همان سوراخ چنبره زده‌اند. بنابراین، تصور شناختی از هیچ مشخصه خاصی برخوردار نیست که توسط آن از تصورات کاذب و غیرشناختی متمایز شود. (S.E. AM. VII.)

(409-411)

همان‌طور که در مثال‌های بالا دیده می‌شود، شکاکان برای رد نظریه تصورات شناختی چیزهای بسیار شبیه نسبت به یکدیگر را در کانون مجادله خود با رواقیون قرار می‌دهند. از نظر آن‌ها حتی یک حکیم رواقی نیز اگر مثلاً در برابر یک دانه برنج قرار گیرد، نمی‌تواند این دانه به‌خصوص را از بقیه آن‌ها به‌نحو قطعی و از روی آگاهی متمایز سازد. بنابراین، شکاکان منکر این نظریه رواقی بودند که برای انسان تشکیل تصویری از A صرفاً و صرفاً به‌علاوه خود A امکان‌پذیر است. از نظر رواقیون، اگر واقعاً چنان‌که شکاکان ادعا می‌کنند به‌ازای هر تصور ظاهراً شناختی تصور کاذبی دقیقاً همانند آن وجود داشته باشد، کل نظریه تصورات شناختی و کسب شناخت ضروری از طریق آن‌ها زیر سؤال خواهد رفت. اما آن‌ها، در مقابل، بر دو اصل دیگر در فلسفه خود تأکید می‌کردند. (۱) فردیت و تمایز هر چیزی در این جهان و (۲) توانایی شخص حکیم در تشخیص جزئی‌ترین تفاوت‌ها. به‌گفته سیسرون، از دید رواقیون هر چیزی در این جهان مشخصه خاص خود را دارد و به‌عبارتی هیچ چیز در طبیعت حتی یک تار مو با تار موی دیگر یا یک دانه شن با دانه دیگر این‌همان نیست

(Cic. Acad. II. 85). ولی حتی با پذیرش این اصل نیز شکاکان کماکان می‌توانند ادعا کنند که برای انسان امکان‌پذیر نیست که تمایز چیزهای بسیار شبیه را به‌نحو قطعی درک کند و تصوراتی شناختی از آن‌ها تشکیل دهد. بنابراین، رواقیون باید نشان دهند که کسب تصورات شناختی در موارد عنوان‌شده چگونه امکان‌پذیر است. در رسالهٔ شکاکیت مکتب آکادمی سیسرون از زبان لوکولوس^۱ بیان می‌کند که

اگر شما از تمرین و مهارت لازم که به چشم‌ها و گوش‌های یک شخص اجازه می‌دهد در آثار نقاشی و موسیقایی رخنه کند برخوردار باشید، آیا کسی آنگاه می‌تواند منکر قدرت حواس شود؟ جزئیات بسیاری وجود دارد که نقاشان متخصص قادر هستند در سایه و پیش‌زمینهٔ آثار مشاهده کنند و ما [اشخاص فاقد مهارت] نمی‌توانیم و جزئیات فراوانی در آثار موسیقایی از چنگ ما فرامی‌رود که افراد متخصص در این حوزه آن‌ها را درک می‌کنند. زمانی که تنها چند نت با فلوت نواخته می‌شود، پیش از آنکه ما هیچ درکی [از اثر نواخته‌شده] داشته باشیم، موسیقی‌دانان می‌توانند بگویند که این اثری از آنتیوپی (Ἀντιόπη) است یا آندروماخی (Ἀνδρομάχη). (Cic. Acad. II. 20)

همچنین در قسمتی دیگر به گفتهٔ او،

من می‌پذیرم که شخص حکیم که تمام بحث ما در مورد اوست، زمانی که با چیزهای مشابهی مواجه می‌شود که از هم متمایز نساخته است، از تصدیق [محتوای حکمی] پرهیز می‌کند و او در واقع هیچ‌گاه تصویری را تصدیق نمی‌کند مگر اینکه آن تصور نتواند کاذب باشد. اما او [شخص حکیم] مهارت (ars) بخصوصی دارد که می‌تواند از طریق آن در شرایط عادی تصورات صادق را از کاذب متمایز سازد و او این مهارت را باید در مورد چیزهای مشابه نیز به کار ببرد. همان‌طور که یک مادر از طریق مأنوس شدن با دوقلوهای مشابه خویش توانایی تشخیص آن‌ها را دارد، شما نیز با تمرین می‌توانید این کار را انجام دهید. آیا شما از مثل معروف تخم مرغ‌های مشابه به یکدیگر آگاه هستید؟ با وجود این، ما شنیده‌ایم که در سرزمین دلوس زمانی که اوضاع بر وفق مراد مردمان آنجا بود افرادی برای گذران زندگی به پرورش مرغ می‌پرداختند و این اشخاص معمولاً با صرف نگاه کردن به تخم مرغ‌ها توانایی شناسایی مرغی که آن‌ها را بر زمین نهاده بود داشتند. (Cic. Acad. II. 57)

۱. لوکولوس سیاست‌مدار و فرمانده نظامی سرشناس جمهوری روم بود. در کنار این مشاغل، او، آن‌طور که سیسرون عنوان می‌کند، علاقه‌ای وافر به فلسفه و ادبیات داشته و از دست‌اندازان آنتیوخوس عسقلانی بوده است. در رسالهٔ شکاکیت مکتب آکادمی لوکولوس با مطرح کردن آرای رواقیون سعی در ابطال نظریه شکاکان آن دوره نظیر فیلون، آرکیسیلانوس و کارنئادس دارد.

در مثال‌های بالا برای تشخیص تصورات شناختی بر تمرین مکرر و کسب مهارت‌های لازم تأکید می‌شود. در حقیقت، از نظر رواقیون، شباهت بسیار زیاد نه مانعی برای دستیابی به شناخت ضروری است و نه می‌تواند بهانه‌ای برای تشکیل تصورات کاذب و گرفتار شدن در دام عقیده (δόξα) باشد. اما باتوجه به مبانی معرفت‌شناختی رواقی چگونه می‌توان اصلاً نقشی برای تمرین و مهارت‌اندوزی قائل شد و نسبت این دو را با اجزای سه‌گانه تعریف تصور شناختی به چه نحو باید در نظر گرفت؟ در درجه نخست باید گفت که تعریف کلاسیک از تصورات شناختی به نظر به نوع خاصی از رابطه علی اشاره دارد. به بیان واضح‌تر، طبق نظر رواقیون، اگر یک تصور براساس یک رابطه علی خاص پدید آمده باشد، آنگاه در زمره تصورات شناختی قرار می‌گیرد. یک تصور شناختی در درجه اول از آنچه هست نشئت می‌گیرد. علاوه بر این، دقیقاً بر طبق متعلق تصور در ذهن منقوش می‌شود و قابلیت این را ندارد که براساس چیزی غیرواقعی پدید آید. بنابراین، مطابق با اجزای این تعریف، سابقه پیدایش تصورات باید در مرکز توجه قرار گیرد. اگر تصویری بر طبق شرایط غیرمعمول پدید آید، طبق گفته سکستوس، نمی‌توان آن را شناختی دانست (S.E. AM. VII.247). اما واژه‌های معمول و مناسب دقیقاً به چه وضعی اشاره دارند که اگر تصویری در آن شرایط ایجاد شود، آنگاه اجزای سه‌گانه تعریف تصورات شناختی بر آن‌ها قابل‌اطلاق خواهد بود؟ بر طبق گزارش سکستوس، برای اینکه یک تصور حسی رخ دهد، باید پنج چیز ضرورتاً در وضعیتی مناسب باشند. (۱) عضو حسی (αἰσθητήριος)، (۲) متعلق حس (αἰσθητός). (۳) مکان (τόπος)، (۴) شیوه (πῶς). (۵) عقل (διάνοια). از نظر سکستوس، دلیل اینکه برخی رواقیون عنوان می‌کنند که تصورات شناختی معیار حقیقت هستند اما نه به نحو عام بلکه تنها در صورتی که مانعی برای آن‌ها وجود نداشته باشد، دقیقاً به شرایط مناسب در ایجاد این تصورات اشاره دارد^۱ (S.E. AM. VII.424). در واقع، تنها زمانی که تمام شروط پنج‌گانه در ایجاد تصور A دخیل باشند، آنگاه است که می‌توان گفت چنین تصویری به نحو مناسبی ایجاد شده و در نتیجه شناختی محسوب می‌گردد. شرط اول برای پدید آمدن یک تصور شناختی سلامت اعضای حسی بدن است. علاوه بر این، هر تصور حسی بر طبق شرط دوم دارای متعلق مخصوص خود است و ادراک حسی بدون این متعلق رخ نخواهد داد. نسبت مکانی میان انسان و متعلق تصور و شیوه متأثر شدن اعضای حسی در مواجهه با متعلق حس نیز حائز اهمیت است. مثلاً اگر تصور A زمانی شکل بگیرد که موضوع این تصور در فاصله بسیار دوری از انسان قرار داشته باشد، آنگاه می‌توان گفت که این تصور A در حالتی نامناسب ایجاد شده است و به همین دلیل نیز شناختی محسوب نمی‌گردد. اما باتوجه به مبانی فلسفه رواقی، می‌توان ادعا کرد که شرط پنجم یعنی قراردادن عقل در حالت مناسب از بیشترین اهمیت برخوردار است. تشکیل تصور به وجود یک عقل منوط است که این عقل در انسان جزء فائقه نفس محسوب می‌شود. قاعدتاً مقصود رواقیون صرفاً این نبوده که در ایجاد تصور شناختی باید عقلی وجود داشته باشد. از این رو، پرسش اساسی این است که عقل انسان باید در چه شرایطی و دقیقاً دارای چه ویژگی‌هایی باشد که تصور ایجاد شده در آن تصویری شناختی محسوب

۱. سیسرون نیز از قول رواقیان اعلام می‌کند که حواس، مشروط به اینکه در وضعیت سلامت باشند و تمام موانع از سر راه کارکرد مناسب آن‌ها برداشته شود، دربرگیرنده بالاترین درجه حقیقت هستند (Cic. Acad. II. 19).

گردد. درحقیقت، این شرط پنجم همان جایی است که لزوم بحث از مهارت‌اندوزی و کسب فن (τέχνη) را ایجاب می‌کند.

دیوگنس در بخشی از گزارش خود مطالبی را عنوان می‌کند که برای درک این موضوع اهمیت دارد. به گفته او،

از میان تصورات برخی از آن‌ها عقلانی (λογικαί) و برخی دیگر غیرعقلانی (ἄλογοι) هستند. تصورات عقلانی افکار (νοήσεις) نامیده می‌شوند، اما بر تصورات غیرعقلانی نامی نهاده نمی‌شود. [علاوه بر این تقسیم‌بندی،] برخی تصورات ماهرانه (τεχνικαί) و برخی دیگر غیرماهرانه (ἄτεχνοι) می‌باشند. زیرا یک تصور به‌نحو متفاوتی توسط یک متخصص (τεχνίτου) و یک فرد فاقد فن (ἀτέχνου) در نظر گرفته می‌شود.^۱ (D.L. VII.51)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، نوع بیان دیوگنس دال بر این است که فرد متخصص و فرد غیرحرفه‌ای در برخورد با یک چیز واحد تصورات متفاوتی تشکیل می‌دهند. با توجه به این موضوع، می‌توان گفت که نزد رواقیون تنها تصورات انسان عاقل (اعم از متخصص و غیرحرفه‌ای) با تصورات حیوانات غیرعاقل متفاوت نیست بلکه، فراتر از این، آن‌ها معتقدند که حتی در میان انسان‌هایی که به سن عقل رسیده‌اند تصورات تشکیل شده در ذهن افراد متخصص و عامی متمایز از یکدیگر است و این تمایز نیز در درجه نخست ناشی از حصول فن موردنظر است.

رواقیون هر فنی را مجموعه‌ای پیوسته از چیزهایی می‌دانند که شناخت (κατάληψις) نامیده می‌شوند (SVF. I.73-II.93-97). در واقع، یک فن بخصوص نظیر پزشکی مجموعه‌ای پیوسته و متشکل از احکامی است ضرورتاً صادق. شناخت زمانی حاصل می‌شود که انسان عاقل تصور شناختی تشکیل شده در عقل خود را مورد تصدیق (συγκατάθεσις) قرار دهد. بدون این تصدیق از سوی انسان، شناختی نیز در کار نخواهد بود. اما تأیید و تصدیق چه چیزی؟ تمام تصورات انسان عاقل از محتوایی حکمی برخوردارند. بنابراین، متعلق تصدیق در واقع حکم محسوب می‌شود و صادق یا کاذب بودن همین حکم سبب می‌گردد که کلیت تصور نیز صادق یا کاذب تلقی شود. البته باید گفت که تمایز رواقی میان تصور و تصدیق دال بر توانایی نامحدود انسان در تصدیق محتوای حکمی نیست. به عبارتی، این‌گونه نیست که اگر در جزء فائقه یک تصور شناختی شکل گیرد، انسان بتواند محتوای ضرورتاً صادق چنین تصویری را نادیده گیرد. انسان ممکن است به دلیل نداشتن آگاهی لازم به خطا محتوای صادق یک تصور را کاذب و محتوای کاذب تصویری دیگر را صادق قلمداد کند. اما اگر شخص در مواجهه با یک تصور نه به‌نحو تصادفی بلکه از روی آگاهی و شناخت بداند

۱. سکستوس نیز پس از ارائه اجزای سه‌گانه تصورات شناختی صراحتاً اعلام می‌کند که از دید رواقیون یک تصور شناختی به‌نحو ماهرانه (τεχνικῶς) تمام خاصه‌های (ιδιώματα) متعلق خود را نمایان می‌کند. البته در این مورد میان روایت سکستوس و سیسرون اختلاف وجود دارد. از دید سیسرون، صادق و قابل‌اعتماد بودن تصور شناختی نه به دلیل منقوش شدن تمام ویژگی‌های یک چیز در آن‌ها بلکه نشئت گرفته از این است که هیچ ویژگی‌ای که قابلیت شناسایی توسط این تصور را داشته باشد از آن حذف نمی‌گردد (Cic. Acad. I. 42). فرده در این ارتباط عنوان می‌کند که از نظر سیسرون یک تصور شناختی از چیزی تصویری است که به‌نحو کاملاً واضح تمام ویژگی‌های متعلق خود را، که مناسب با آن تصور است، شامل می‌گردد. مثلاً ویژگی‌های بصری یا ویژگی‌های صوتی، در هنگامی که یک تصور شناختی باید درباره این وجوه از چیزی تشکیل شود (Frede, 1987: 161).

که محتوای چنین تصویری ضرورتاً صادق است، آنگاه تصدیق او نیز ضرورتاً از پی خواهد آمد. به گفته اپیکتئوس، برای انسان غیرممکن است که چیزی را تصدیق کند که به نظر او حقیقی نیست، زیرا این طبیعت عقل است که تصورات صادق را تصدیق کند و تصورات کاذب را غیرقابل پذیرش بیابد و همچنین در موارد نامشخص از قضاوت خودداری نماید. از نظر اپیکتئوس، تصدیق یک تصور کاذب نه با عنایت به کاذب بودن آن، بلکه به دلیل صادق انگاشتن آن امکان پذیر می شود (Epict. Dis. 1.28 1-4).

اما آموختن یک فن بخصوص، طبق معیارهای رواقی، نیازمند افزایش دایره مفاهیم است و، در واقع، همین امر سبب می گردد که، برای درک نظر رواقیون درباره تشخیص تصورات شناختی، مباحث پیشین در مورد نقش مفاهیم در تشکیل تصورات از اهمیتی اساسی برخوردار باشد. طبق رویکرد اتخاذ شده در این مقاله، کلیه تصورات انسان عاقل فارغ از صادق و کاذب بودن آنها ضرورتاً با محتوایی حکمی همراه هستند. در واقع، این گونه نیست که، طبق نظر برخی مفسران^۱، ابتدا تصورات تشکیل شوند و سپس در مرحله ای جداگانه مفاهیم بر آنها اطلاق شود. ایجاد چیزی به نام تصور (φαντασία) تنها با مفاهیم امکان پذیر است. در بخش مربوط به مفهوم گفته شد که از نظر رواقیون مفاهیم دو نوع هستند. (۱) مفاهیمی که از طریق آموختن و آماده شدن انسان کسب می شوند. رواقیان برای این دسته از مفاهیم همانند جنس آنها از واژه ἔννοιαι استفاده می کنند. (۲) مفاهیم پیشینی (προλήψεις). انسان های عاقل به دلیل برخوردار بودن از مفاهیم پیشینی (البته در صورت پرورش مناسب چنین انسان هایی) نسبت به یکدیگر در وضعی مشابه قرار دارند. اما دایره مفاهیم اکتسابی میان انسان ها متفاوت است. در آموزه های فلاسفه اشاره شده است که تشکیل مفاهیم پیشینی در هفت سال اول حیات صورت می گیرد^۲ (Ps-Plut. Plac. IV.11). طبیعت انسان به نحوی متعین شده است که تصورات غیر مفهومی او در دوران کودکی با رخ دادن فعلی ذهنی و البته بدون آموزش خاصی سبب ایجاد اساسی ترین مفاهیم در زمانی بخصوص می گردد.^۳ در حقیقت، رویکرد رواقیون درباره پدید آمدن مفاهیم پیشینی بر اساس ادراک های عینی ولی در عین حال غیر مفهومی سبب می شود که آنها از دور معرفت شناختی احتراز کنند. محتوای شرطی مفاهیم پیشینی ضرورتاً صادق است و از این جهت پایه استواری برای کسب شناخت ضروری از جهان شکل می دهد. ایجاد شدن مفاهیم پیشینی به نحو طبیعی و عدم وابستگی آنها به آموختن فنی بخصوص چنین جایگاه اولیه ای را به آنها می بخشد و سبب می گردد که یکی از معیارهای حقیقت باشند. بر این اساس، دایره مفاهیم پیشینی از دایره مفاهیم تخصصی فنون مختلف جداست. به بیان واضح تر، در یک فن بخصوص نیز برخی از مفاهیم به نحو مشترک در میان تمام محققان وجود دارد، به این معنا که اگر هر فردی طبق روش شناسی مشخص آن فن حرکت خود را آغاز کند، می تواند با تحقیق و مطالعه،

۱. رجوع شود به پانویس شماره ۸.

۲. یامبلیخوس چهارده سالگی را سن مدنظر رواقیان برای عاقل گردیدن می داند (SVF. I.149).

۳. به گفته فرده، کودکان از بدو تولد تصویری دریافت می کنند که رواقیان آنها را نیز شناختی (καταληπτική) می نامند و این برای نظریه رواقی حائز اهمیت اساسی است. میان تصورات شناختی یک کودک، به دلیل بی بهره بودن از محتوای حکمی، و تصورات یک انسان بالغ تفاوت چشم گیری وجود دارد. با وجود این، تصویری در کودک شکل می گیرد که به نحو قابل اطمینانی باز نمودی عینی از جهان خارج است (Frede, 1999: 303-304).

درنهایت، به درک محتوای مفاهیم مشترک در آن فن بخصوص برسد. اما هرچند تمام افراد از این قابلیت برخوردار هستند که به این مفاهیم تخصصی دست یابند، از آنجاکه این مفاهیم از طریق آموزش کسب شده‌اند، عنوان مفاهیم پیشینی بر آن‌ها اطلاق نمی‌گردد. اما مفاهیم پیشینی در عین حال که میان تمام اشخاص به یکسان وجود دارند، آموزش و مطالعه خاصی از جانب انسان در شکل‌گیری آن‌ها دخالت نکرده است.

با رسیدن به سن عقل و شکل‌گرفتن مفاهیم پیشینی کلیه تصورات انسان ضرورتاً با حکم همراه می‌گردد و، در واقع، طبق مطالبی که پیش از این عنوان شد، میان تصورات انسان و حیوانات غیرعاقل تمایزی رفع‌ناشدنی برقرار می‌شود. اما چیزی که اختلاف میان تصورات خود انسان‌های عاقل را در پی می‌آورد برخورداری از فنون مختلف است که رابطه‌ای مستقیم با دایره مفاهیم اکتسابی هر شخص دارد. مثلاً کسب فن پزشکی همراه با افزایش گستره مفاهیم تخصصی در این حوزه است. همین دایره گسترده‌تر مفاهیم سبب می‌گردد که پزشک و فرد بی‌بهره از این فن یک بیماری واحد را، به‌گفته دیوگنس، به شیوه مختلفی در نظر بگیرند و تصورات متفاوتی از آن تشکیل دهند. علاوه‌براین، آگاهی از نقش فنون در ایجاد تصورات شناختی و کسب این فنون از طریق افزایش دایره مفاهیم اکتسابی به انسان این امکان را می‌دهد که در برخورد با چیزهای بسیار مشابه بتواند تمایزهای به‌ظاهر جزئی را تشخیص دهد و یا دست‌کم از قضاوت عجولانه و گرفتارشدن در دام عقیده بپرهیزد. باتوجه‌به گفته اپیکتتوس در مورد امکان عدم تصدیق تصورات در موارد نامشخص (Epict. Dis. 1.28 1-4)، باید گفت که انسان در صورت مواجه شدن با چیزهای بسیار مشابه در حوزه‌ای که تخصصی در آن ندارد باید با آگاهی از عدم تخصص خویش از تصدیق محتوای حکمی جداً خودداری کند. زیرا حتی اگر او به‌درستی بتواند یک محتوای حکمی صادق را تأیید کند، از آنجاکه تصدیق او فارغ از شناخت لازم بوده است، نه تنها تصویری شناختی در او شکل نمی‌گیرد بلکه، به تعبیر رواقیون، گرفتار عقیده خواهد شد و این عقیده تصدیق‌های آینده او را نیز در معرض خطر قرار خواهد داد. همان‌طور که پیش از این عنوان شد، طبق اجزای سه‌گانه تعریف تصور شناختی، یک تصور تنها زمانی شناختی است که صدق آن نه به‌نحو تصادفی بلکه دقیقاً برطبق تصور تثبیت شده باشد.

باتوجه‌به مطالب عنوان‌شده، باید گفت که در تشکیل تصورات انسان عاقل مفاهیم از نقشی اساسی برخوردارند و همین سبب می‌گردد که، در برخورد با متعلق واحد، تصورات اشخاص با یکدیگر متفاوت باشند. تصورات انسان دارای محتوایی حکمی است که به‌دلیل مفاهیم قابلیت اظهارشدن و صدق و کذب‌پذیری دارند. انسان هرچه در یک حوزه بخصوص دایره مفاهیم تخصصی خود را گسترده‌تر کند و، به تعبیر دیگر، فنون لازم در آن حوزه را فرا بگیرد، از توانایی بیشتری برای تشکیل تصور شناختی بهره‌مند می‌گردد.

اما علاوه بر تعریف تصورات شناختی، در منابع باقی‌مانده چندین ویژگی ظاهری نیز به چنین تصوراتی نسبت داده شده است. مثلاً دیوگنس بعد از ارائه تعریف رواقیون از تصورات شناختی عنوان می‌کند که دسته دیگر، یعنی تصورات غیرشناختی، آن‌هایی هستند که یا از آنچه هست پدید نیامده‌اند یا اگر این شرط اول را نیز برآورده کنند، با آنچه هست تطابق ندارند و، به عبارت دیگر، واضح (τράνη) و متمایز (ἐκτυπον) نیستند (D.L. VII.46). سکستوس نیز در

فصل هفتم از رساله علیه ریاضی دانان عنوان می‌کند که تصور شناختی آشکار (*ἐναργής*) و برجسته (*πληκτική*) است (S.E. AM. VII.257). طبق رویکرد ارائه شده در این مقاله، شناختی بودن یا نبودن تصویری وابسته به شرایط پیدایش آن است و، از میان این شرایط، وضعیت شناختی عقل انسان در اولویت قرار دارد. اما مطرح شدن ویژگی‌های ظاهری برای تصورات می‌تواند سبب این برداشت شود که انسان برای تشخیص تصورات شناختی به بررسی شرایط ایجاد شدن آن‌ها نیازی ندارد بلکه کافی است که تصورات موجود را از حیث، مثلاً، شفافیت و وضوح و... بسنجد. در درجه نخست باید گفت که بنابر منابع موجود خود رواقیون، استفاده از معیار عدم وضوح و تمایز را برای خارج کردن تصورات مبهم از حیطه تصورات شناختی جایز می‌دانستند. به گفته سبسون، اگر شخص حکیم احساس کند یاسنگینی در حواس خود داشته باشد یا تصورات او بسیار مبهم باشد یا اینکه زمان کافی برای بررسی تصورات نداشته باشد، از تصدیق آن‌ها خودداری خواهد کرد (Cic. Acad. II. 53). به عبارتی، مبهم بودن یک تصور به خودی خود نشان‌دهنده این است که تصور براساس شرایط مناسب و معمول ایجاد نشده است. اگر تصورات غیرشناختی همواره کاملاً مبهم و آشفته به نظر می‌رسیدند، توجه صرف به ویژگی‌های ظاهری برای تشخیص تصورات شناختی ظاهراً دارای مشکلی نبود. اما مسئله اصلی که شکاکان نیز بر آن تأکید می‌کردند تشکیل تصورات از چیزهای بسیار مشابه است. به بیان واضح‌تر، اگر یک شخص فاقد تخصص با چیزهای بسیار مشابه مواجه شود، تصورات کاذب و غیرشناختی نیز احتمالاً برای او واضح و متمایز به نظر خواهند رسید. مثلاً اگر شخصی که فاقد فن مجسمه‌سازی است ابتدا از نزدیک با تندیس A مواجه شود و سپس بدون اطلاع او این تندیس با تندیس B که از حیث وجوه مختلف بسیار شبیه آن است جایگزین گردد، شخص مورد بحث به احتمال زیاد متوجه تغییر رخ داده نخواهد شد و حتی بر این عقیده نیز خواهد بود که تصور او از تندیس A واضح و متمایز بوده است. صرفاً کسی می‌تواند ادعا کند که تصورات تشکیل شده در جزء فائقه برای او واضح و متمایز است که از فنون لازم در حیطه‌ای که تصور در مورد آن است برخوردار باشد. وگرنه انسان‌های فاقد مهارت در صورت مواجه شدن با چیزهای مشابه ممکن است خیال کنند که به نحو واضح و متمایز متعلق تصور خود را درک کرده‌اند، حال آنکه این طور نیست. بنابراین، رویکرد اصطلاحاً درونی یعنی توجه به ویژگی‌های ظاهری صرفاً در موارد تصورات مبهم کارا خواهد بود. مطابق مباحث این مقاله، این رویکرد نباید جایگزین رویکرد علی و بیرونی یعنی تشخیص شناختی یا غیرشناختی بودن تصویری از طریق بررسی شرایط ایجاد شدن تصور، از جمله سنجش وضعیت جزء فائقه انسان از حیث گستره مفاهیم اکتسابی و دارا بودن فنون لازم شود. اگر تصویری به واقع واضح، متمایز، آشکار و برجسته است، درحقیقت به دلیل رابطه علی مناسبی است که سبب ایجاد تصور شده است و بررسی همین رابطه باید برای دستیابی به شناخت ضروری در اولویت قرار گیرد و نه ویژگی‌های ثانویه.^۱

^۱. مطابق رویکرد ارائه شده در این مقاله، فقط تصورات شناختی هستند که از وضوح و تمایز واقعی برخوردارند. باین حال، نمی‌توان برای تشخیص تصورات شناختی صرفاً به ویژگی‌های ظاهری اتکا کرد، زیرا ممکن است که انسان به خطا خیال کند که تصویری واضح و متمایز است، حال آنکه این طور نباشد. براین اساس، نتیجه‌گیری این مقاله مخالف این نظریه است که در فلسفه رواقی می‌توان از وجود تصورات غیرشناختی اما واضح و متمایز سخن گفت. مثلاً سبسون شوگری، از مفسران معاصر، که نویسنده این سطور در ارتباط با نقش فنون در تشخیص تصورات شناختی از مقاله او تأثیر گرفته است (Shogry, 2018, 9-16)، بر این عقیده است که برخی

تصورات غیرشناختی صادق یا کاذب می‌توانند از حیث ویژگی‌های ظاهری کاملاً بدون نقص باشند. او برای اثبات نظریه خویش به تصورات تشکیل شده در افرادی اشاره می‌کند که دچار توهم مقطعی هستند. داستان معروف ارستس (Ορέστης) و خواهرش الکترا (Ἠλέκτρα) و همین‌طور هراکلس (Ηρακλῆς) و فرزندانش، که سکستوس نیز از آن‌ها نام می‌برد (S.E. M. VII. 67, 170, 249, 405-406)، می‌تواند نمونه خوبی برای قائل شدن به این نظریه باشد. در این دو تراژدی، اثر انوربیدس نمایشنامه‌نویس سرشناس یونان باستان، ارستس و هراکلس (یا هرکولس) هردو به‌علت توهم و جنون مقطعی خانواده خویش را به شکل دیگری مشاهده می‌کنند. ارستس در هنگام مواجه شدن با الکترا خیال می‌کند که الهه مجازات (Ἐρινύες) در مقابل اوست و همین باعث می‌گردد که او از ترس به خود بلرزد و درصدد دفع این الهه برآید. هراکلس نیز فرزندان خویش را با فرزندان انوروستوس (Εὐρυσθεύς) اشتباه می‌گیرد و، به همین دلیل، به قتل عام آن‌ها دست می‌زند. شوگری با عنایت به این مثال‌ها قصد دارد نشان دهد که انسان گاهی در حالت توهم می‌تواند تصوراتی کاملاً واضح همانند تصورات شناختی تشکیل دهد. تصوراتی چنان واضح که با وجود کاذب بودن حتی می‌توانند به فعل نیز منجر شوند. علاوه بر این، حتی می‌توان تصور کرد که چنین تصوراتی لزوماً کاذب نیز باشند و به‌نحو تصادفی جهان را آن‌گونه که واقعاً هست نمایان کنند. از نظر شوگری، با وجود ویژگی‌های ظاهری بی‌نقص این قبیل از تصورات، برای انسان حکیم امکان‌پذیر است که حتی در حالت جنون مقطعی (نه دائمی) از تصدیق محتوای چنین تصوراتی بپرهیزد. از نظر او، حکیم که دارای تمام فضایل است می‌تواند لحظه ورود و خروج از حالت جنون را با توسل بر تصورات انتقالی (Transitional) تشخیص دهد. مثلاً در حالت توهم که تصورات بسیار واضح و شفاف (البته به‌گفته شوگری) به نظر می‌رسند، حکیم به یاد می‌آورد که لحظاتی پیش تصویری مبهم و آشفته از چرخش زمین به دور سر خود داشته است. حکیم با به‌خاطر آوردن این تصور آگاه می‌شود که به حالت جنون منتقل شده است و همین مسئله به او هشدار می‌دهد که نباید تصورات دریافتی در لحظات بعد را، هر قدر هم که واضح باشند، تصدیق نماید. به همین صورت، زمانی که حالت توهم شخص رو به پایان باشد، تصور انتقالی دیگری دریافت می‌کند که به او نشان می‌دهد از حالت جنون خارج شده است و به همین دلیل تصورات بعدی او دوباره می‌توانند قابل تصدیق شدن باشند. ویژگی هر دو تصور انتقالی، یعنی تصوراتی که ورود به حالت توهم و خروج از آن را به شخص تذکر می‌دهند، برخورداری از ویژگی‌های ظاهری معیوب است. در واقع، به نظر شوگری، همین عدم وضوح و شفافیت این نوع از تصورات است که سبب می‌گردد آن‌ها، در تمایز با تصورات واضح و شفاف ایجاد شده در حالت جنون، تصوراتی انتقالی نامیده شوند. شوگری برای اثبات رویکرد خود به قولی از لوکولوس در رساله شکاکیت مکتب آکادمی سیسرون اشاره می‌کند. از دید لوکولوس افراد مجنون (جنون مقطعی) در لحظه ورود به حالت جنون آن را احساس می‌کنند و عنوان می‌کنند که تصوراتشان از چیزهای مختلف، در آن حالت، غیر واقعی است. همچنین این‌گونه افراد لحظه خروج از حالت جنون را نیز درک می‌کنند و این جمله مشهور از آلکمایون (Ἀλκμαίων) را با خود تکرار می‌کنند که قلب من با دید چشمانم توافقی

ندارد (Cic. Acad. II. 52). به نظر شوگری، هر چند که تشخیص غیرشناختی بودن تصورات تشکیل شده در حالت جنون بسیار دشوار به نظر می‌رسد، اما حکیم رواقی، به‌عنوان دارنده تمام فضایل، از مهارت لازم برای این کار نیز برخوردار است. به نظر نگارنده، هر چند که با عنایت به قول سیسرون می‌توان از تصورات انتقالی در نزد رواقیون سخن گفت، اما این لزوماً سبب نمی‌گردد که دیدگاه شوگری در مورد بی‌نقص بودن تصورات تشکیل شده در حالت توهم و جنون از حیث ویژگی‌های ظاهری نظیر وضوح و شفافیت نیز تأیید شود. در درجه اول باید گفت که لوکولوس در کتاب دوم از رساله مذکور درصدد توضیح آرای شکاکان و رد آن‌ها از منظر رواقی است. به‌گفته او، از دید شکاکان، تصوراتی که ما در هنگام خواب و رؤیا، مستی و سرخوشی و جنون از چیزی داریم، در عین غیرشناختی بودن، با تصورات از همان چیزها در زمان بیداری یکسان است و این تصورات از قدرت اقتناع لازم برخوردار هستند تا توسط شخصی که آن‌ها را در آن حالات بخصوص تجربه می‌کند تصدیق شوند. لوکولوس ضمن مخالفت با این دیدگاه اتفاقاً عنوان می‌کند که تمام این تصورات فاقد وضوح لازم نسبت به تصورات تشکیل شده در حالت عادی هستند. به‌گفته او، وقتی که چنین اشخاصی خود را بازمی‌یابند و به حالت مناسب سابق باز می‌گردند، از تفاوت تصورات به‌واقع واضح و تصورات پوچ و به‌ظاهر اقناع‌کننده آگاه می‌شوند. مثلاً به‌محض از خواب برخاستن، انسان به این نکته اذعان می‌کند که چیزهایی که در رؤیای خود دیده است از همان ویژگی‌های ظاهری در هنگام بیداری برخوردار نبوده‌اند و به همین دلیل ارزش تصدیق شدن ندارند. حتی نوع بیان ما نیز، به‌گفته لوکولوس، بیان‌کننده تفاوت ویژگی‌های ظاهری است. در ارتباط با رؤیا، ما مثلاً می‌گوییم که هومر شاعر به‌نظر حضور داشت. حال آنکه اگر در عالم بیداری کسی در حال قدم‌زدن با شخص دیگر باشد، نمی‌گوید به نظر می‌رسد که من در حال حرکت با شخص دیگری هستم. از دید لوکولوس، در ذهن و حواس افراد در هنگام خواب و رؤیا دیدن همان سلامت و قدرتی وجود ندارد که در افراد بیدار می‌توان سراغ گرفت. حتی در هنگام مستی و سرخوشی نیز افراد افعال خود را دقیقاً همانند زمانی که آگاه هستند تأیید نمی‌کنند. آن‌ها شک و تردید در افعال خویش دارند، گاهی خود را حفظ می‌کنند و همین‌طور به‌صورت ضعیف تصورات خود را تصدیق می‌کنند (Cic. Acad. II. 51-52). براین اساس، می‌توان از سخنان لوکولوس این تفسیر را نیز داشت که، برخلاف نظر شوگری، حتی در هنگام رؤیا، مستی و جنون نیز تصورات غیرشناختی از حیث ویژگی‌های ظاهری بی‌نقص نیستند و مثلاً همان میزان از وضوح و شفافیت تصورات شناختی در حالت عادی و مناسب را ندارند. علاوه بر این، فارغ از اینکه چه تفسیری از نقل قول لوکولوس داشته باشیم، به نظر نویسنده این مقاله، اصلاً نیازی نیست که به وضوح و شفافیت تصورات غیرشناختی در معرفت‌شناختی رواقی قائل باشیم. رواقیون به‌نحو سازگار می‌توانند ادعا کنند که تنها تصورات شناختی اند که واضح، آشکار و متمایز هستند و اگر شخصی به‌خطا گمان می‌کند که یک تصور غیرشناختی (چه صادق و چه کاذب) واضح و متمایز است، این درحقیقت نشئت‌گرفته از کمبود دایره

نتیجه‌گیری

تصورات انسان به‌عنوان یک موجود عاقل ضرورتاً همراه با حکمی است که محتوای آن است و در تشکیل این حکم مفاهیم نقشی اساسی ایفا می‌کنند. چنین نیست که همانند نظر برخی از مفسران نظیر سورابجی ابتدا تصویری در جزء فائقه شکل گیرد و سپس مفاهیم و احکام بر این تصورات اطلاق شود. درحقیقت، طبق نتیجه‌گیری این مقاله، بدون وجود مفاهیم مطلقاً تصویری در انسان به‌مثابه موجودی عاقل ایجاد نخواهد شد. توجه به رابطه مفاهیم و محتوای حکمی با تصورات، به نظر نگارنده، امکانی را فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان تصورات شناختی را از غیرشناختی متمایز ساخت. تشکیل یک تصور شناختی و مورد تصدیق قرارگرفتن آن به یک رابطه علی مناسب منوط است. به بیان واضح‌تر، برای تشکیل یک تصور شناختی چندین عامل باید در وضعیت مناسب باشند که مهم‌ترین آن‌ها جزء فائقه انسان است. وضعیت مناسب جزء فائقه نیز عبارت است از دارا بودن فنون و مفاهیم اکتسابی لازم در حوزه‌های مختلف. زمانی که انسان دایره مفاهیم خود در یک فن بخصوص را افزایش می‌دهد و به تدریج این فن را فرامی‌گیرد، درنهایت، به درجه‌ای می‌رسد که تصورات شناختی با توجه به وضعیت جزء فائقه او تشکیل می‌شوند و ضرورتاً نیز مورد تصدیق قرار می‌گیرند. اینکه رواقیون گاهی از ویژگی‌های ظاهری نظیر وضوح و تمایز در ارتباط با تصورات شناختی سخن می‌گویند به این معنا نیست که می‌توان با اتکای صرف به چنین مواردی تصورات شناختی را از غیرشناختی متمایز کرد. زیرا ممکن است مواردی باشد که انسان به دلیل فقدان فن موردنظر به‌خطا تصویری را آشکارا شناختی بداند درحالی که خلاف آن صادق باشد. اگر انسان حقیقتاً از تخصص لازم در حوزه‌ای برخوردار باشد، تصورات او نیز در این حوزه به دلیل نقش فن و مفاهیم اکتسابی به‌واقع واضح و متمایز خواهد بود. درواقع، خود این وضوح و تمایز محصول یک رابطه علی مناسب است و خود این رابطه است که باید در درجه اول مورد توجه باشد.

مفاهیم تخصصی و عدم برخورداری از فنون لازم است. اگر کسی این دو ویژگی اخیر را دارا باشد، صرفاً تصورات واقعاً شناختی را به حالت واضح و متمایز درک می‌کند و، در نتیجه، از وضوح و تمایز و شفافیت خیالی و غیرواقعی که محصول عدم کسب شناخت لازم است سخنی به میان نمی‌آورد. در بحث از تصورات بسیار مشابه، به تفصیل همین موضوع را بررسی کردیم. اگر مثلاً به یک فرد فاقد فن نقاشی اما دارای سلامت جسمانی تابلوی A از نزدیک نشان داده شود، او احتمالاً خواهد گفت که تصویری کاملاً واضح و شفاف و متمایز از این تابلو دارد. اما اگر بدون اطلاع این شخص تابلوی A با تابلوی بسیار مشابه دیگری جابه‌جا شود، او متوجه این جایگزینی نخواهد شد. در نتیجه، خود این امر نشان می‌دهد که شخص موردبحث اصلاً به‌خطا بر این باور بوده است که تصویری واضح و متمایز از تابلوی A دارد. زیرا اگر واقعاً این‌طور بود، او باید متوجه تغییر رخ داده می‌شد. برای مطالعه نظریه شوگری بنگرید به Shogry, 2018: 25-30.

References

آثار مرتبه اول

- Cicero. (1931). De Finibus (H. Rackham, trans.). Harvard University Press.*
- Cicero. (1933). De Natura Deorum & Academica (H. Rackham, trans.). Harvard University Press.*
- Cicero. (2006). On Academic Scepticism (C. Brittain, trans.). Hackett Publishing Company, Inc.*
- Empricus, Sextus. (1935). Against Logicians (R. G. Bury, trans.). Harvard University Press.*
- Empricus, Sextus. (2005). Against The Logicians (R. Bett, trans.). Cambridge University Press.*
- Empricus, Sextus. (2012). Against the Physicists (R. Bett, trans.). The University of Cambridge Press.*
- Epictetus. (2022). The Complete Works (R. Waterfield, trans.). The University of Chicago Press.*
- Inwood, B., Gerson, L. P. (Eds & Trans.). (1997). Hellenistic Philosophy. Hackett.*
- Laertius, Diogenes. (1925). Lives of Eminent Philosophers (R. D. Hicks, trans.). Harvard University Press.*
- Long, A. A., Sedley, D. N. (Eds & Trans.). (1987). The Hellenistic Philosophers (Volume 1.). Cambridge University Press.*
- Plutarch. (1939). Moralia VI (W. C. Helmbold, trans.). Harvard University Press.*
- Plutarch. (1976). Moralia XIII: Part II (H. Cherniss, trans.). Harvard University Press.*
- Pseudo Plutarch. (1874). Placita Philosophorum (W. W. Goodwin, Ed). (J. Dowell, trans). Access Through Perseus Digital Library.*
- Von Arnim, H. (Ed.). (1903). Stoicorum Veterum Fragmenta. Teubner.*

آثار مرتبه دوم

- Asmis, E. (1984). Epicurus Scientific Method. Cornell University Press.*

Bobzien, S. (1999). *Logic*. In Algra, K., Barnes, J., Mansfeld, J., Schofield, M. (Eds.), *The Cambridge History of Hellenistic Philosophy* (PP. 92-176). Cambridge University Press.

Bobzien, S. (2003). *Logic*. In Inwood, B. (Ed.), *The Cambridge Companion to The Stoics* (PP. 85-123). Cambridge University Press.

Bronowski, A. (2019). *The Stoics on Lekta*. Oxford University Press.

Dyson, H. (2009). *Prolepsis And Ennoia In The Early Stoa*. De Gruyter.

Frede, M. (1987). *Essays in Ancient Philosophy*. The University of Minnesota Press.

Frede, M. 1999. *Stoic Epistemology* in Algra, K., Barnes, J., Mansfeld, J., Schofield, M.(eds.), *The Cambridge History of Hellenistic Philosophy* (PP. 295-322). Cambridge University Press.

Long, A. A. (1996). *Stoic Studies*. The University of California Press.

Shogry, S. (2018). *Creating a Mind Fit for Truth*. *Ancient Philosophy*, 38(2), 357-381.

Shogry, S. (2019). *What Do Our Impression say?*. *Apeiron*, 52(1), 29-63.